



شهادتنامه حشمت مصطفی سلطانی

اسم کامل:	حشمت مصطفی سلطانی
تاریخ تولد:	۱۳۴۳
محل تولد:	مریوان، ایران
شغل:	محصل

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۲۱ بهمن ۱۳۸۹

مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه حضوری با آقای حشمت مصطفی سلطانی تهیه شده و در تاریخ 13 شهریور ۱۳۹۰ توسط وی تأیید شده است. شهادتنامه در ۴۵ پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده ی دیدگاه های مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی باشد.

شهادتنامه

۱. من حشمت مصطفی سلطانی هشتم متولد ۳ خرداد ۱۳۴۳. آبان ۱۳۶۲ ایران را ترک کردم و به کردستان عراق رفتم. دلیل خروج من از ایران مخالفتم با رژیم جمهوری اسلامی بود.
 ۲. بعد از انقلاب ۱۳۵۷، من پنج برادر خود را توسط جمهوری اسلامی از دست دادم. دو تن از برادرانم، امین و حسین مصطفی سلطانی توسط خلخالی در سال ۱۳۵۸ در مریوان اعدام شدند. کمی بعد از آن، برادر دیگرم فؤاد مصطفی سلطانی در درگیری با رژیم کشته شد. دو برادر دیگرم، ماجد و امجد مصطفی سلطانی در سال ۱۳۶۰ توسط رژیم اعدام شدند.
- سقوط رژیم شاه و کردستان آزاد**
۳. در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ من در مریوان بودم. در آن زمان ۱۷ ساله بودم. همه شهرهای کردستان مانند بقیه ایران در مبارزات بر علیه رژیم شاه سهیم بودند و برای آزادی و دموکراسی و حقوق بیشتر مردم مبارزه می کردند. در این رابطه در اکثر شهرهای کردستان تا سرنگونی رژیم تظاهرات وسیعی برگزار شد.
 ۴. تا آن زمان کردستان و دیگر بخشهای ایران سرنوشت مشترکی داشتند اما بعد از آن از همان ابتدا چیزهایی مشاهده می شد که نشان دهنده خصوصیات ویژه ای در کردستان بود. به عنوان مثال، تعصبات مذهبی که در مبارزات شهرهای دیگر ایران قالب بود در کردستان نبود. همچنین کردستان از قبل احزاب سیاسی سکولار داشت. به همین دلیل گرایشهای مذهبی (نه الزاماً شیعه چون اگر وجود داشتند سنی بودند) در مردم تأثیر نداشت. شعارها و خواسته های مردم عموماً مذهبی نبود.
 ۵. یکی دیگر از تفاوتهای که وجود داشت این بود که مردم کردستان نمی خواستند اجازه بدهند تا این آزادیها آسان از دستشان بروند. آنها آزاد و مسلح بودند. متحزب بودند و جریان سکولار موجود و خواست رفع ستم ملی همه به هم دست داده بودند تا فعالیت سیاسی خلق کرد را بیشتر کنند.
 ۶. کردستان ملت تحت ستمی بود که همیشه خواستار رفع ستم ملی بود. انقلاب فرصت مناسبی بود برای مردم کردستان تا اعلام این خواست را بکنند و خواهان آنچه در آن زمان به صورت خودمختاری ارائه شد بشوند.

۷. به همین دلیل تظاهراتها و اعتصابات مختلفی انجام شد. نیروهای سیاسی کردستان سابقه دیرین مبارزات مختلف حزبی و حتی مسلحانه داشتند. مردم کردستان نیز مسلح بودند و اسلحه های خود را تسلیم رژیم جدید نکردند. بالعکس پادگانهای مختلف و پاسگاه های مختلف ژاندارمری و پلیس را خلع سلاح کردند.
۸. بدین ترتیب رژیم نمی توانست به آسانی مردم را سرکوب بکند و آزادیهایی که به دست آمده بود را از مردم بگیرد. ولی رژیم به انواع و اقسام مختلف تلاش می کرد تا این وضعیت را بر هم بزند.
۹. از عارضه های مهمی که باعث شد جمهوری اسلامی بخواهد به هر وسیله ای وضعیت کردستان را برهم بزند، اگر فراندوم جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید، ۹۸٪ از مردم کردستان به رژیم جمهوری اسلامی «نه» گفتند. هنگام رای گیری تمام احزاب سیاسی با نفوذ در کردستان از این رای گیری فاصله گرفتند و گفتند که این مسئله بسیار غیردموکراتیک است که سئوالی را فقط با پاسخ های آری یا نه مطرح کنیم. همچنین تفکر مردم نیز این بود که حکومت مذهبی غلط است.
۱۰. صندوقهای رأی در کردستان کاملاً خالی بودند و مردم در رأی گیری اصلاً شرکت نکردند. گروه احمد مفتی زاده جزو جریانهایی بود که شرکت کرد ولی تعداد آنها کمتر از ۱٪ مردم کردستان می شد.
۱۱. احمد مفتی زاده وابسته به رژیم بود و می خواست سیاستهای رژیم را پیاده بکند ولی مطلوب مردم نبود. او می خواست مطالبات اصلی مردم کردستان را لوٹ بکند و به آنها جنبه مذهبی بدهند.
۱۲. تحریم انتخابات از اتفاقات مهمی بود که باعث شد جمهوری اسلامی بیشتر بخواهد، به هر نحوی که شده، وضعیت کردستان را بر هم بزند و جنگ و ناآرامی به راه اندازد.
- نوروز خونین سنندج و تشنج های دیگر بین کردها و نیروهای دولتی**
۱۳. قبل از فراندوم، رژیم می خواست به هر نحوی شده تحریکات قومی و نژادی را تقویت کند. آنها جریانات دست نشانده مانند احمد مفتی زاده را به راه انداختند تا بین مردم تفرقه بیندازند و فضای جنگ را مسلط کنند و بتوانند نیروهای خود را به کردستان بیاورند.
۱۴. نمونه بارز این تلاش کمتر از یکماه بعد از انقلاب وقوع نوروز خونین سنندج بود. ۳۰ روز بعد از انقلاب، شهر سنندج توسط دولت توپ باران شد و تعداد زیادی از مردم کشته شدند. اتفاقاتی که میان صفدری که نماینده خمینی بود با مفتی زاده در سنندج افتاد و عملاً باعث جنگ خونینی شد. هنوز یک ماه از انقلاب نمی گذشت.

۱۵. مردم البته انقدر توانایی داشتند که بر علیه حمله مقاومت کنند. رفسنجانی، بهشتی، بنی صدر و حاج سید جوادی و دیگران به کردستان آمدند تا با مردم و شورای شهر مذاکره کنند. دولت نمی خواست شورای شهر را که منتخب خود مردم بود و از احزاب سیاسی و مذهبی و صنفی تشکیل شده بود را به رسمیت بشناسد. ولی مردم توانستند خواسته خود را به رژیم تحمیل کنند.
۱۶. حرکت بعدی دولت جنگ نقده بود. در ۹ فروردین ۱۳۵۸ رژیم میان کردها و ترکها در نقده اختلافاتی ایجاد کرد که باعث قتل عام و خونریزی وسیعی شد. جنگ بین مردمی راه افتاد که با یکدیگر مسالمت آمیز می زیستند.

خسونت در مریوان

۱۷. گروه مفتی زاده برای مدتی در شهر مریوان مقری گذاشتند و می خواستند با بمب گذاری و نارنجک انداختن به مقر مبارزان وضع شهر را بر هم بزنند. در همان زمان رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی علیه خلق کرد تبلیغات زهر آگینی به راه انداخت. در اعتراض به این تبلیغات منفی، در شهرهای مختلف کردستان تظاهراتی وسیعی بر علیه قطب زاده [رئیس وقت رادیو و تلویزیون] که این صحبتها را کرده بود راه انداختند.

۱۸. روز ۲۳ تیر ۱۳۵۸، تظاهرات وسیعی در تمام کردستان راه افتاد. من در تظاهرات شهر مریوان شرکت کردم. که به جلوی ساختمان رادیو و تلویزیون رفتیم و به تبلیغات زهر آگین جمهوری اسلامی و قطب زاده اعتراض کردیم. هنگامی که بازگشتیم تا به شهر بیایم جریان مفتی زاده و پاسدارهایی که آنجا بودند به مردم تیراندازی کردند. ۳-۴ نفر کشته شدند. کشتار مردم را خشمیگن کرد و در ازا به مقر مفتی زاده و پاسداران حمله کردند که در طی آن ۱۲ نفر از آنها کشته شدند.

۱۹. در این زمان رژیم فرصت را مناسب دید تا به شهر مریوان حمله کند و شهر را بگیرد. می خواستند مانند جریان نقده در مریوان قتل عام راه بیانازند. برای جلوگیری از این اتفاق، فؤاد مصطفی سلطانی این ایده را مطرح کرد که تمام شهر را کوچ بدهند به نقطه ای در کوهستان. تمام شهر تخلیه شد (و بدین ترتیب کسی برای حذف قرار گرفتن نبود). در این مدت هم نیروهای پیشمرگه^۱ نمی گذاشتند پاسدارها وارد شهر بشوند.

۲۰. بالاخره لاهوتی و چمران به مریوان آمدند و با شورای شهر صحبت کردند. اساس بحثشان این بود که حرکات مردم شهر به تحریک خارجی ها، مثلاً اسرائیل، افسران ارتشی مانند پالیزبان و اویسی و دیگران است. در حالی که خودشان حقیقتاً می دانستند که کسانی که کوچ کردند مردم عادی شهر مریوان هستند و خارجی ها نیستند.

^۱ کلمه پیشمرگ یا پشممرگه از آغاز جنبش آزادیخواهی کردستان در ابتدای قرن حاضر استفاده می شده است. این کلمه استفاده آزاد دارد و از مبارزین مسلح تا طرفداران سیاسی و مدنی احزاب کرد را در بر می گیرد.

بعد از ۲-۳ هفته، شورای شهر توانست با چمران و دیگر مسئولان به توافق برسد. موافقت این بود که مردم در صورتی به شهر بر می گردند که ارتش از شهر برود و حفاظت شهر را به دست نیروهای خودی بسپارد. قرار شد که پاسداران و ارتش دخالت نکنند. همزمان با آن کردها نیز متعهد شدند که در شهر مسلح نباشند.

۲۱. مردم مریوان از ۲۳ تیر تا ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ در کوچ بودند. این توافقات تقریباً امضا شده بود که نیروهای رژیم در پایه جنگ را شروع کردند.

حمله به کردستان در مرداد ۱۳۵۸ و اعدام حسین و امین

۲۲. همانطور که گفتم، در آن زمان رژیم به دنبال بهانه ای بود تا به کردستان حمله کند. درست است که کردها مسلح بودند اما نیروهای منظمی نداشتند و سابقه جنگ نیز نداشتند. حتی پارتیزانهای کرد آنقدر آبدیده نبودند تا بتوانند در مقابل حمله ارتش رژیم مقاومت کنند. از این نظر نیز رژیم می خواست هر چه زودتر و تا زمانی که نیروهای کرد آمادگی ندارند و منسجم نشده اند به کردستان حمله کند.

۲۳. رژیم جنگ و خونریزی را از پایه شروع کرد. بعد از آن، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، ساعت ۲ بعد از ظهر خمینی گفت که کمونیستها و عوامل بیگانه ۵۰۰ زن را در مسجد جامع شهر سنندج محاصره کردند و همه جوانها و بسیجی ها باید بروند و این زنها را آزاد کنند. البته این داستان اصلاً حقیقت نداشت اما باعث شد حزب اللهی ها به شهر ریختند و تا توانستند مردم را کشتند.

۲۴. در این ایام، خلخالی به پایه فرستاده شد و تعداد زیادی از مردم که خلیه‌هایشان تصادفی دستگیر شده بودند را اعدام کرد. بعد خلخالی به مریوان آمد و در آنجا نه نفر را اعدام کرد. دو نفر از آنها برادران من حسین و امین مصطفی سلطانی بودند که قبل از اعدامشان فقط ۷۲ ساعت در زندان بودند. آنها بدون هیچ دادگاه و امکان دفاع از خود اعدام شدند.

۲۵. پدرم با خلخالی صحبت کرد و پرسید که چرا امین و حسین زندانی شده بودند و به او گفت که پسرانش با رژیم شاه برای دستیابی به آزادی و دموکراسی مبارزه کردند. خلخالی گفت: «ما اینها را می کشیم، اگر حق با شما بود اینها به بهشت می روند و اگر نه اینها به سزای اعمال خود رسیده اند».

۲۶. برادرانم هر دو معلم و تحصیلکرده دانشگاه بودند. یکی در شواری معلمین شهر مریوان بود که جریان صنفی و غیرمسلحی است. دیگری جزو نیروهای پیشمرگه اتحادیه دهقانان بود. هر دو از فعالین کومه له بودند ولی بدون اسلحه دستگیر شدند.

۲۷. آنچه من می دانم این است که آن دو هنگامی دستگیر شدند که می خواستند از مریوان خارج بشوند. برادرانم اصلاً تصور نمی کردند که پاسدارها شهر را محاصره کرده بودند ولی می دانستند که می آیند تا شهر را بگیرند و می خواستند از شهر خارج بشوند. متأسفانه هنگامی که در صدد خروج از شهر بودند نیروهای وابسته به احمد مفتی زاده که خودشان کرد بودند و مردم را می شناختند آنها را به عنوان فعال کومه له شناسایی و دستگیر کردند. ۵ نفر در ماشین بودند و همه با هم اعدام شدند. به هیچیک از آنها نگفتند که جرمشان چیست.

کشته شدن فؤاد و مذاکرات بیشتر

۲۸. موج اعدامها ادامه داشت. خلخالی با هلیکوپتر به سقز رفت و آنجا دستور اعدام ۲۳ نفر را داد. در دیگر شهرهای کردستان نیز به همین ترتیب موج اعدامها ادامه داشتند. با این حال، مردم کردستان به این نتیجه رسیدند که باید در مقابل حمله رژیم بایستند و به همین دلیل نیروهای خود را سازمان دادند تا در مقابل رژیم مقاومت کنند.

۲۹. یکی از سازماندهندگان این مقاومت که از رهبران کومه له نیز بود برادر من فؤاد مصطفی سلطانی بود. او هنگامی که خبر اعدام برادران خود را شنید از بانه به مریوان بازگشت تا نیروهای کومه له را سازمان بدهد. هنگام بازگشت یک ستون ارتشی آنها را محاصره کردند و کاک فؤاد و مرد دیگری که اهل مریوان بود آنجا کشته شدند.

۳۰. با آنکه فؤاد و دیگران کشته شدند، تصمیم آنها هنوز اجرا می شد و از نیروها گرفته تا احزاب و کسانی که تعلق تشکیلاتی نیز نداشتند همه در مبارزه مسلحانه علیه رژیم شرکت وسیع کردند. مردم توانستند برای ۲-۳ ماه نیروهای رژیم در کردستان را فلج کنند.

۳۱. به همین دلیل، خمینی خواستار مذاکره با مردم کردستان شد. در واقع مذاکره برای رسیدن به توافق با مردم نبود بلکه برای این بود که برای رژیم وقت بخرد تا بتواند تجدید قوا کنند و مردم را دوباره سرکوب کنند. در این مدت، کنترل شهرها در دست مردم و نیروهای مسلح احزاب بودند. شوراهای شهر تشکیل شدند تا شهرها را اداره کنند. در واقع در آن زمان کردستان سنگر آزادی تمام ایران بود. مردم از نقاط مختلف به کردستان می آمدند. نشریات آزاد بودند و سخنرانی و میتینگ و جلسه در مناطق کردنشین برقرار بودند.

۳۲. همچنین، در این مدت سحابی و فروهر و چند نفر دیگر برا مذاکره با هیئت نمایندگی خلق کرد آمدند. هیئت عبارت بود از شیخ عزالدین حسینی که سخنگوی هیئت بود و دکتر قاسملو که از حزب دموکرات بود و عبدالله مهتدی و دکتر جعفر شفیع از کومه له. اعضاء دیگر هیئت دکتر بهروز سلیمانی از سازمان چریکهای فدایی خلق،

یوسف اردلان و عده دیگری بودند. هر یک از احزاب که می آمدند هیئتهایی را همراه داشتند مثلاً شیخ عزالدین خودش تنها نمی آمد بلکه با هیئتی می آمد.

دور دوم حملات به کردستان و اعدام امجد و ماجد

۳۳. آخرین دور مذاکرات تا بهار ۱۳۵۹ ادامه داشت ولی دیگر رژیم احساس کرد که نیرو و توان کافی برای سرکوب نیروهای کرد را دارد. نیروهای دولتی این بار از کامیاران جنگ را شروع کردند و شهر را تسخیر کردند. بعد از آن در بهار ۱۳۵۹ به سنندج حمله شد که جنگ ۲۴ روزه سنندج اتفاق افتاد. بعد از ۲۴ روز مقاومت نیروهای کرد، رژیم توانست شهر را تسخیر کند. نیروهای کرد به دهات اطراف رفتند. این پروسه تا پاییز ۱۳۶۲ ادامه داشت. رژیم توانست تمام شهرها و سپس تمام دهات و کوه و همه نقاط را تسخیر کند و نیروهای کرد به کردستان عراق رفتند.

۳۴. در این مدت مبارزه علیه رژیم در همه شهرهای کردستان و ایران ادامه داشت. موج خونین اعدامها در ایران ادامه داشت و دو نفر دیگر از برادران دیگر من، امجد و ماجد، اعدام شدند. ماجد دانشجوی پزشکی و امجد دانشجوی برق در دانشگاه تبریز بودند. آنها فعال سیاسی بودند و در شهرهای تبریز و ارومیه کار می کردند. فعالیتهای سیاسی آنها شرکت در جلسات، نوشتن مقالات و نشریات علیه سیاستهای رژیم، شرکت در مباحثات و کارهای نظری و فکری، همکاری با کسانی که می شناختند بود.

۳۵. آنها در تبریز دستگیر و یک روز بعد از بمب گذاری ۷ تیر توسط مجاهدین خلق^۲، در ۸ تیر ۱۳۶۰ اعدام شدند. آنها در زمان دستگیری مسلح نبودند.

۳۶. ماجد به دانشگاه تبریز برای دیدار یکی از دوستانش می رود و اتفاقی دستگیر می شود. بعد از مدتی، هنگامی که در زندان بود، با کمک اعضای زندانی حزب توده ماجد در زندان شناسایی می شود. سپس او را به فعالیتهای سیاسی خانواده من برادران دیگرم ربط می دهند.

^۲ روز ۷ تیرماه سال ۱۳۶۰، بمبی قوی در دفتر حزب انقلاب اسلامی منفجر شد که منجر به کشته شدن ۷۳ نفر از مسئولان رژیم مانند آیت الله بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور، شد. از آنجایی که این بمبگذاری در پس یک هفته درگیری های خشونت آمیز خیابانی بین طرفداران مجاهدین خلق و دولت جمهوری اسلامی بود (که از آن جمله می توان ترور ناموفق آیت الله خامنه ای، رئیس جمهوری وقت را نام برد) تصور عمومی بر آن است که سازمان مجاهدین خلق مسئولین این بمبگذاری می باشند.

۳۷. فائزه، یکی از خواهرانم، با امجد برای معالجه به تبریز رفته بود و در خانه یکی از دوستان ماجد دستگیر شدند. او شناسنامه خود را همراه خود داشت و به راحتی شناسایی شد. با اینکه امجد مخفی زندگی می کرد آن دو را به هم ربط دادند و توانستند امجد را نیز شناسایی کنند.

۳۸. ماجد را کمتر از ۵ ماه در زندان نگاه داشتند و بعد اعدام کردند. تا دستگیری امجد، ماجد را شناسایی نکرده بودند چون نام مستعار داشت و مخفی زندگی می کرد. بعد از دستگیری امجد و فائزه توانستند ماجد را نیز شناسایی کنند. فکر می کنم که امجد کمتر از یک ماه در زندان بود.

۳۹. قبل از قیام ما انجمنی به نام کانون دانشجویان و دانش آموزان مریوان تشکیل دادیم. من از اعضای کانون بودم. بعد از قیام کانون به مبارزات خود ادامه داد و در تظاهرات و مباحث و جلسات شرکت می کردیم. کتاب می خوانیدم و به آگاه سازی مردم می پرداختیم. فعالیتهای ما تا اعدام ماجد و امجد ادامه داشت.

۴۰. بعد از دستگیری ماجد و امجد من نیز دیگر امکان ماندن در خانه را نداشتم و در دهات دور و اطراف می ماندم تا دستگیر نشوم. بعد از اعدام آن دو، در تابستان ۶۰ به پیشمرگه ها ملحق شدم.

ساختار کومه له

۴۱. به من در انتشارات مرکزی کومه له مسئولیتهایی دادند و کار من تایپ و تنظیم و چاپ نشریات کومه له بود. ما مسلح بودیم ولی در جنگ شرکت نمی کردیم. من تا سال ۱۳۶۷ در کومه له بودم و بعد خارج شدم. یک سال دیگر نیز کارهای تشکیلاتی انجام دادم و بعد کلاً از کومه له خارج شدم.

۴۲. در مدتی که با کومه له بودم در ارگانهای دیگر نیز سازماندهی شدم، مثلاً در تشکیلات شهرهای کردستان که با فعالان مخفی ارتباط داشت و کار سازماندهی و صحبت و نشریات فرستادن و دیدار با فعالانی که می آمدند را انجام می داد. در بخشهای دیگر مثلاً مخابرات نیز کار کردم. آنجا با شبکه های مخابراتی همه ناحیه ها مثلاً پیشمرگه هایی که در منطقه بودند ارتباط داشتیم و پیام می دادیم و می گرفتیم.

۴۳. ساختار کنونی کومه له متفاوت است ولی در آن زمان هر شهری کمیته ای داشت به نام کمیته ناحیه که توسط پیشمرگه ها انتخاب می شد. کمیته منتخب رهبری همه پیشمرگه هایی که در آن ناحیه بودند را بر عهده داشت. از آن طرف هم کمیته واحدهای مختلف تبلیغات و سازماندهی و کمیته روستا و کمیته زنان و غیره را داشتند. فعالیتهایشان ۲ دسته بود: یکی آگاه سازی میان مردم از طریق سخنرانی و صحبت و سازماندهی میان مردم و

دیگری مبارزه مسلحانه علیه نیروهای رژیم مانند گرفتن پایگاه و ضربه زدن به رژیم. همه ناحیه ها این سازماندهی را داشت بود.

۴۴. یک کمیته مرکزی وجود داشت که اعضاء کومه له انتخاب می کردند. هر چند سال یکبار کنگره ای برگزار می شد و کمیته مرکزی را انتخاب می کردند. این کمیته برای حدوداً ۲ سال تا انتخابات بعدی کارهای حزب را اداره می کرد. کارها شامل تبلیغات، نشریه نوشتن، روزنامه، رادیو، بخش سازماندهی، فعالین مخفی، تشکیلات شهر، بخش مالی و بخش تدارکات و غیره بودند. تشکیلات وسیعی سازماندهی شده ای بود.

۴۵. تفاوت نیروهای کومه له با مردم عادی این بود که نیروها همه مسلح بودند. ضمناً معمولاً لباسهای خاکی رنگی داشتند که با لباسهای مردم عادی کمی فرق داشت. البته مثل یونیفرمها پاسدارها نبود که دوخت مشخصی داشته باشد بلکه از لباسهای مردم عادی بود اما معمولاً به رنگ خاکی بود.